

۱۳- روابط زن و مرد پروتزر در جامعه بورژوایی: رابطه

بین زن و مرد در طبقه کارگر نیز با بقیه فرق دارد. برای طبقه کارگر، خانواده اغلب به عنوان آخرین پناهگاهی باقی می ماند. آن جا که نظام سرمایه داری دیگر قادر به تأمین رفاه اجتماعی بدان گونه که به نیازهای تک تک افراد اجتماع رسیدگی شود، نیست، برای زنان و مردان طبقه کارگر، خانواده در واقع تنها جایی است که در آن می توانند معاشرت داشته باشند و یا احساس حمایت شدن و عشق کنند. در نتیجه محل حمایت کلیه افراد طبقه کارگر، اعم از زن و مرد در خانه قرار دارد. برخلاف وضعیت زنان بورژوا و زنانی که مشاغل حرفه ای دارند، برای زنان طبقه کارگر، ریشه و اساس مسائل در وجود شوهران و یا مردان طبقه کارگر، نهفته نیست. برای زنان طبقه حاکم، این طبقه خودشان است که باعث این نابرابری و زیر دست قرار گرفتن می شود، در واقع موانعی که این مردان ایجاد می کنند، جلوی یک تساوی حقوق حقیقی را می گیرد.

اما برای زنان طبقه کارگر، این مردان طبقه کارگر نیستند که "دشمن" آن ها هستند، بلکه این نظام سرمایه داری است، یعنی طبقه حاکم، اعم از مرد یا زن، که بوجود آورنده استثمار و ستم موجود بر زنان طبقه کارگر می باشد.

این امر به روشنی در مبارزات مشترک زنان و مردان متظاهر می شود مانند زمانی که زنان برای حمایت از شوهران شان به فعالیت های محلی می پردازند (کارگران معادن قلع بولیوی و کارگران معادن زغال سنگ انگلستان دو نمونه بارز از این امر می باشند). برای این زنان و مردان در حقیقت دشمنان اصلی صاحب کاران می باشند.

اما البته این نکته نیز درست است که کارگران مرد عموماً هم حقوق بهتر و هم شرایط کاری بهتر دارند. آن ها علاوه بر این، از این مزایا نیز برخوردار هستند که زنان، بیشتر کارهای سخت و نامطلوب خانه را به عهده گرفته و پس از کار بیرون از

خانه، به این امور نیز می پردازند. ساختار خانواده، تسلط مردانه در خانواده و وجود ایدئولوژی بورژوایی شدید و غالب که سبب ادامه این وضع نیز می شود، نهایتاً رفتار مردان را به جهتی سوق می دهد که مستقیماً بر زنان ستم وارد می آورد. این مردان برای مثال از دادن کنترل بر روی زندگی مشترک شان به زنان شان امتناع می کنند و می خواهند خود تعیین کننده میزان مصرف دستمزدشان برای مخارج خانه باشند. در بعضی موارد نیز به طور بسیار خشنونت آمیزی از نظر بدنی و جنسی به زنان خود و دیگر زنان حمله می کنند.

این مسأله باعث جدائی و انشعاب در طبقه کارگر و خود، منجر به ضعیف شدن قدرت به القوه این طبقه می گردد. ابعاد وخیم این امر به جانی رسیده که حتا دیده شده که کارگران مرد، خود را سازماندهی داده و کوشش کرده اند تا مانع کار زنان در بعضی از رشته های کاری گردند، به ویژه در رشته هایی مانند صنایع دستی و کارهایی که نیاز به مهارت دارند و یا سعی در لطمه زدن به اعتصابات زنان برای دریافت دستمزد مساوی نموده اند. این قبیل کارگران مرد معتقد هستند که وجود کارگران زن تهدیدی است برای دستمزدها و شرایط کاری آنان و بنابراین در مقابل زنان برخورد هائی واپس گرایانه کرده و در راه مبارزات آنان موانع و مشکلات ایجاد می کنند. لذا در این شکی نیست که مردان از قبال ستمی که بر زنان وارد می شود، سود مادی می برند. اما این سودها یا جنبه دوره ای دارند (مانند مرد و سرور خانواده شدن). یا جنبه گذرا (مانند زمانی که امکان یافتن بعضی شغل ها می رود)، یا از جنبه تاریخی آن، بی اهمیت (مثل نداشتن اجبار در انجام کارهای خانگی).

با ایدئولوژی طرفدار تسلط مردانه که به شکل مردسالاری اغلب در درون طبقه کارگر وجود دارد و متکی به امتیازات مادی ای است که کارگران مرد برخوردارند و گاهی نیز برای آن امتیازات مبارزه می کنند، حزب انقلابی و جنبش توده ای زنان پرولتاریا می باید بدون تردید و به طور دائمی مبارزه کنند. اما به هر حال، این

امتیازات مادی مردان، وسیله ای برای استثمار اقتصادی زنان نیست. آن‌ها تعیین کننده و کنترل کننده میوه حاصل از زحمت خانگی زنان نیستند. در مقایسه با امتیازات نسبی کارگران مرد، زنان زیان هائی را نیز چه در خانه و در چه در محل کار متحمل می شوند که ناشی از وسعت بی اندازه ستم اجتماعی ای است که بر زنان وارد می آید. این تقسیم و دوگانگی که در درون طبقه کارگر بر اثر آوردن ستم بر زنان، به وجود می آید، کل طبقه کارگر را ضعیف و در مقابل حملات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی صاحب کاران، آسیب پذیرتر می کند؛ امکان سرنگون کردن نظامی که هم تمام کارگران را استثمار می کند و هم ستم اجتماعی بر زنان وارد می آورد، در حقیقت از بین می رود.

از این رو، امتیازات مردانه در این میان تعیین کننده نیستند و این معنی را نمی دهد که مردان از ستمی که بر زنان وارد می شود، استفاده ای تاریخی برده اند. همان طور وضعیت بهتر بعضی از کارگران در برابر برخی دیگر، به این معنی نیست که آن‌ها در منافع تاریخی سرمایه داری، سهمی داشته اند.

بر عکس کارگران مرد، به طور تاریخی همیشه خواهان سرنگونی سرمایه داری بود و از این طریق خواهان نابودی ریشه های اصلی ستم اجتماعی بر زنان هم بوده اند. بدین سان، کارگران مرد، متحدان اصلی و واقعی زنان طبقه کارگر، در عمل و در جنگ علیه ستم و استثمار می شوند. جدائی آنان، در حقیقت باعث ضعیف شدن طبقه کارگر می گردد که نیاز به این اتحاد برای از بین بردن سیستمی را دارد که هم ستم گر است و هم استثمارگر.

آن چه که طبقه کارگر مرد به دنبال رهائی نهائی زنان از قید خانواده- یعنی آن گاه که مسئولیت خدمات، اجتماعی می شود، آزادی روابط، آزادی در روابط جنسی محترم شناخته شده و اقتصاد سوسیالیستی برقرار باشد- به دست می آورد، نشان گر آن است که موقعیت قبلی آن نه تنها موقعیتی بهتر و سودمندتر نبوده، بلکه آن چه که عامل ستم بر زنان بوده، عامل زجر و بدبختی مردان طبقه کارگر نیز بوده است. دید

موجود بر مزایائی که این مردان بر زنان دارند، آنان را به این اعتقاد غلط می کشد که فکر کنند که با شرکت در وارد آوردن ستم بر زنان، می توانند بهترین موقعیت را برای خود درست کنند.